

۲۰۰۴۸۱۸

چرخ روزگار

مری هیگینز دارف

مرجان رزم آزما



انتشارات لیوسا

کلارک، مری هیگینز، ۱۹۲۷ - م.
Clark, Mary Higgins

چرخ روزگار / مری هیگینز کلارک؛ مرجان رزم آزما
۳۱۲ ص.

As time goes by

چ ۴/۱۵/۵۶۶۳۵

۸۱۳/۵۴

۵۴۲۷۸۶۴

سرشناسنامه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات ظاهری

عنوان اصلی

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی



انتشارات لیوسا

■ نوبت چاپ: اول ۱۳۹۸

■ تیراژ: ۴۰۰ نسخه

■ چاپ: نشاط

■ صحافی: نشاط

■ قیمت: ۴۴۰۰۰ تومان

■ نام کتاب: چرخ روزگار

■ نویسنده: مری هیگینز کلارک

■ مترجم: مرجان رزم آزما

■ ویراستار: حمیده رستمی

■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۰-۰۷۹-۵



۶۶۴۶۴۵۷۷ - ۶۶۶۶۴۵۵۹



۰۰۰ ۲۴۰۰۴۲



www.nashreliusa.com



instagram.com/dorsaliusa

۶۶۴۶۴۵۷۷

www.dorsabook.ir

liusa@nashreliusa.com

telegram.me/dorsaliusa



خیابان انقلاب، بین خیابان وصال و قدس (جنب سینما سپیده)، کوچه اسکو،
پلاک ۱۲، طبقه همکف. (کدپستی: ۱۴۱۷۸-۱۳۸۷۳)

پیشگفتار

این صدای گریه‌ی نوزاد آن قدر تأثیرگذار بود که باعث شد آه از نهاد ده روجی که بیرون اتاق زایمان ایستاده بودند، برآید. کورا بنکزه^۱، قابله‌ای که نوزاد را به دنیا آورده بود، وی را به آنها نشان داد. چشمان جیمز و جنیفر رایت^۲ سراسر از شوق و ذوق شد. همین رضایت و شغف در چهره‌ی رز و رتیب ریان^۳ نیز موج می‌زد و چقدر خوشحال بودند که دختر هفده ساله‌شان مادر شده است.

این دو زوج یکدیگر، در فقه نام‌های اسمیتز^۴ و جونز^۵ می‌شناختند و هیچ‌یک از آنها علاقه‌ای به دادن نام واقعی آن زوج دیگر نداشت. یک ربع بعد، آنها همچنان مشتاقانه منتظر ماندند تا نوزاد را ببینند.

نوزاد دختری سه کیلویی و خوابالود با م‌های مشکی فرفری بود که با صورت سفیدش تضادی شیرین داشت. چشمانش را که باز و بسته کرد، معلوم شد چشمان درشت قهوه‌ای رنگی دارد. جنیفر رایت دستش را دراز کرد تا نوزاد را از کورا بگیرد، که وی لبخندی زد و گفت: «گمانم هنوز یک کار نیمه تمام باقی مانده.»

همان موقع جیمز رایت کیف پولش را از جیب دامنش گرفت: «شصت هزار دلار. بشمارش.»

مادر نوزاد دانش‌آموز دبیرستانی هفده ساله‌ای بود که در شب فارغ التحصیلی‌اش باردار شده بود. پدر و مادرش واقعیت را از همه پنهان

1. Cora Banks

3. Rose & Martin Ryan

5. Jones

2. James & Jennifer Wright

4. Smiths

کرده و به دوست و آشنا گفته بودند که نمی‌توانند دختری به این جوانی را به کالجی دور از خانه بفرستند و او را نزد عمه‌اش فرستاده‌اند که در میلواکی^۱ یک لباس‌فروشی دارد تا همان‌جا کار کند. پسر هجده ساله‌ای را که پدر بچه بود، به کالج فرستاده بودند درحالی‌که روحش هم از آن بارداری خبر نداشت.

کورا گفت: «چهل هزار دلار برای هزینه‌ی کالجی که مادر بچه باید بدهد.» بعد پول‌ها را شمرد و آنها را به مادر دختر داد. سپس با دست دیگرش محکم نوزاد را در آغوش نگه داشت و اشاره‌ای به این موضوع نکرد که بیست هزار دلار باقی‌مانده سهم خودش از به‌دنیا آوردن بچه است.

والدین دختر در شکوت پول را قبول کردند. جنیفر رایت بازوان مشتاقش را به صرف بچه دراز کرد و نجواکنان گفت: «خیلی خوشحالم.» کورا گفت: «گواهی تولد را به ناه‌شما گرفتم.»

لبخند کورا غمگین و نامرئی بود و تأثیری در چهره‌ی بی‌رنگ و استخوانی‌اش نگذاشت. با اینکه فقط چهل سال داشت، حداقل ده سال پیرتر به نظر می‌رسید. به طرف والدین مادر جوان برگشت و گفت: «بگذارید چند ساعت بخوابد، بعد بیریدس خان.»

در اتاق زایمان، مادر هفده ساله کم‌کم به غم می‌آمد. سپس به دنبال نوزادی گشت که او را بعد از زایمان روی سینش گذاشته بودند. از ته دل جیغی کشید و گفت: «بچه‌ام را می‌خواهم من دخترم را می‌خواهم. بچه‌ام را نبرید... خودم ازش مراقبت می‌کنم.»

دو ساعت بعد، او را درحالی‌که در پتویی پیچیده بودند به نزدیک‌ترین متل بردند و صبح روز بعد، تک و تنها در هواپیمایی به مقصد میلواکی نشسته بود.